

معرفی اسب ترکمن در ایران

علی گلشن

پژواک کیوان

۱۳۸۴

گلشن، علی، ۱۳۵۵ -

معرفی اسب ترکمن در ایران/ علی گلشن؛ [مترجم انگلیسی] سام رجبی. --

تهران: پژواک کیوان، ۱۳۸۴.

۱۱۰، ۸۹ ص: مصور (رنگی).

ISBN:964-8797-08-2

انگلیسی - فارسی.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا.

کتابنامه: ص. ۱۰۷-۱۱۰؛ ۸۹-۸۶.

۱. اسبهای ترکمن -- ایران. الف. رجبی، سام، مترجم. ب. عنوان.

۶۳۶/۱۱

گ ۴/۲۹۳ SF

۸۴-۱۵۶۳۱ م

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: معرفی اسب ترکمن در ایران

نویسنده: علی گلشن

ویرایش و تولید: نشر پژواک کیوان

با همکاری خانم‌ها:

فاطمه فرزانه، فرشته آذرباد، رعنا باغستانیان و لیلی هوشمند افشار

لیتوگرافی: جام جم چاپخانه: خاتم

شمارگان: ۲۰۰۰ نوبت چاپ: اول

شماره ثبت: ۴۳۱۹ سال نشر: ۱۳۸۴

شماره کتابخانه ملی: ۸۴-۱۵۶۳۱

شماره شابک: ۹۶۴-۸۷۹۷-۰۸-۲

E-mail: info@pj-keyvan.com

Website: www.pj-keyvan.com

فهرست

صفحه	عنوان
۹	مقدمه
۲۱	اشاره
۲۳	پیش‌گفتار
۲۵	تاریخچه‌ی اسب ترکمن
۴۳	معرفی اسب ترکمن و تیره‌های آن
۵۷	اسب در فرهنگ قوم ترکمن
۶۷	نگاهداری و پرورش اسب در ترکمن صحرا
۷۷	مسابقات اسب‌دوانی
۸۹	قابلیت‌های اسب ترکمن در ورزش
۹۳	بررسی وضعیت اسب ترکمن در ایران
۱۰۵	استانداردهای نژادی اسب ترکمن
۱۰۷	منابع

اسب

وصف تورامی گویم ای آیتی از عجایب، ای اسب!
 زینکشات از زر است و پوششات از "قرمزی"^۱
 اگر سوارت شوم نسیمی ملایم مرا نوازش خواهد داد.
 وصف تو با یال شاهپارت^۲ حتی به شاهان هم رسیده است.

ای اسب تو گردنی بلند، صاف و کشیده
 "ساغری"^۳ جادار و کمری مناسب داری.

خلق تو نکوتر از خلق دختران است.
 همیشه مانند خرگوشی چابک آماده‌ی تاختی
 و وقتی می‌تازی مانند باد صبا از همه جلوتر می‌باشی.
 "ساغر" ت صاف و شانهاات بلندبالا است.
 تو مانند رخس رستم هستی.

برایت وقت تاخت، دور و نزدیک فرقی ندارد.

گاهی رونده‌ی روی زمینی
 گاهی پرنده‌ی آسمان.

تو یاور پهلوانان هستی.

به گمانم ای "محتاجی"

اسب سرور حیوانات، بهشتی است.

محتاجی

۱. قرمزی نوعی پارچه.

۲. شاهپار یا شامار به معنی مار بزرگ یا شاه مارها است که کنایه از زلف یار است.

۳. ساغری قسمت کمر تا دم اسب.

مقدمه

و یکی دیگر از شناسه‌های دیرین ایرانیان اسب است. برنامه‌ی کتاب کوچکی که در دست داریم، آشنایی با اسب ترکمن است، که علی‌گُلشن به‌خوبی از عهده‌ی آن برآمده‌است. واقعیت این است که به‌رغم سابقه‌ی دیرین اسب در ایران جز در قابوس‌نامه که عنصرالمعالی آن را در آغاز نیمه‌ی دوم سده‌ی پنجم هجری نوشته‌است، تا روزگار ما به‌ندرت به این شناسه‌ی کهن ایرانی پرداخته شده‌است. در این میان کار خوب استاد پورداوود ستودنی است. اینک که با معرفی اسب ترکمن در آغاز راهی بلند، به اعتراف خود مؤلف گامی کوتاه برداشته‌می‌شود، در کنار کارهایی مانند نوشته‌ی ارجمند پورداوود، پرداختی دیگر به نقش اسب در نزد ایرانیان می‌تواند برای خواننده‌ی این کتاب که دست‌رسی چندانی به معدود نوشته‌های خوب ندارد، سودمند باشد.

ایرانیان دوره‌ی باستان در باورها و نیز در زندگی روزمره‌ی خود چنان اسب را پذیرفته‌بودند که چهره‌های گوناگون فرهنگ آنان با یاد اسب همراه بود. حضور عنصراسب از جای جای اوستا و ادب پهلوی گرفته تا سنگ‌نبشته‌های شاهان هخامنشی و از داستان‌های به‌فراموشی سپرده‌ی آفرینش تا افسانه‌های هزاران ساله و هنوز زنده‌ی سیاوش و شب‌دیز به دید می‌آید.

پیوند جادویی میان اسب و مرده را می‌توان تا مرزهای پیش از تاریخ قوم‌های هند و ایرانی بازگرداند. بی‌گمان فرهنگ ایرانیان مستقیماً زیر نفوذ این پیوند جادویی بوده‌است. زرتشت در اوستا از اهورامزدا می‌خواهد که آن‌چنان نیرویی در یا و بازو، شنوایی در گوش، تندرستی و بینایی به او ببخشاید که به اسب داده‌است. زیرا که اسب در شب تیره اگر باران ببارد، زاله بریزد و یا تگرگ بيفتد توانایی آن را دارد که موی یال یا دمی را که بر زمین افتاده‌است بازشناسد.

حتی اگر نام نیاکان زرتشت نام‌هایی تاریخی نباشند وجود پسوند اسب در نام چند تن از آنان جالب توجه است. از آن میان پدر زرتشت پوروشسپ (پراسپ، دارنده‌ی اسبان زیاد)، پوروشسپ دارای یک‌گردونه چهاراسبه بود. خود زرتشت وقتی که همراه پدر با گردونه‌ای دو اسبه در راه آزمایش گام می‌نهد در میان راه با این اندیشه که اگر به اسبان آب ندهد روانش افزونی غی یابد به آن‌ها آب می‌دهد.

بهرام ایزد پیروزی هفت‌بار به پیکر جانوران گوناگون بر زرتشت بدیدار شد. بار سوم به پیکر اسب سراپا سفید و زیبایی که گوش‌های زرّین و لگام زربفت داشت و در پیشانیش دلیری هویدا بود.

روایت معجزه‌ی زرتشت و دین آوردن کی گشتاسب پادشاه معاصر و پشتیبان زرتشت گویای اهمیت اسب برای ایرانیان است: چهار دست و پای اسب سیاه و محبوب کی گشتاسب فلج می‌شود و او مأیوس از فروماندن ستوریزشکان ناچار تن به چهار شرط زرتشت که به توطئه‌ی دشمنان در زندان بود می‌دهد. زرتشت ضمن تقاضای آزادی خود شرط

می‌کند که پس از بهبود اسب، گشتاسب دین او را بپذیرد، اسفندیار پشتیبان دین باشد، هوتوس همسر گشتاسب و مادر اسفندیار به دین او بگردد و توطئه‌گران رسوا و مجازات شوند. آن‌گاه زرتشت با نیایش به درگاه اهورمزدا اسب را شفا می‌دهد. شاه شادمان همراه همسر و فرزندش اسفندیار به پیامبری زرتشت ایان می‌آورند و به او می‌گروند. به این ترتیب درمان اسب سبب حمایت بی‌پایان کی گشتاسب از زرتشت و گسترش آیین او می‌شود. زرتشت خود در گات‌ها از اهورمزدا خواستار ده مادیانی است که همراه جفت به او وعده شده‌است.

اسب در سراسر ادب در پیوند با ایران باستان از دوره‌ی پسن از اسلام نیز مانند شاهنامه‌ی فردوسی اغلب در بافت و پرداخت افسانه‌ها و حماسه‌ها، عنصری تعیین‌کننده است. در ادب زرتشتی می‌آید که تهمورث دیوبند اهریمن را به شکل اسب درآورد و به مدت ۳۰ سال بر او سوار شد و به دوکرانه‌ی زمین تاخت. در تاریخ بلعمی از تهمورث به نام کسی که آیین بر اسب نشستن و زین برنهادن را آورده‌است یاد می‌شود. زریر و اسب سیاه آهنین سمش که دقیق آن را سمند می‌نامد شب‌دیز، رخس، و نیز داستان سیاوش (سیاه اسب) که حکایت عبور او از آتش با اسب سیاه است همگی نمونه‌هایی از این دست‌اند که هیچ‌کدام از آن‌ها را نمی‌توان از ادب باستانی ایران جدا کرد.

میترا یکی از بزرگ‌ترین ایزدان ایران باستان در اوستای متأخر اغلب به عنوان دارنده دشت‌های فراخ و اسبان تیزرو نمایانده شده‌است. گردونه‌ی زرین چرخ میترا را چهار اسب سفید یکرنگ جاودان می‌کشند

که از چراگاهی مینوی تغذیه می‌کنند. اسبانی که سم‌های پیشین آن‌ها زَرین و سم‌های پسین‌شان سیمین است. هنگامی که میترا ایزد پیمان که خورشید اسب نیز خوانده می‌شود در پی پیمان‌شکنان می‌تازد اسب‌های پیمان‌شکنان در زیر بار سوار خود خیره‌سری می‌کنند و از جای غمی جنبند.

جالب توجه است که ایزد سروش نیز دارای گردونه‌ای با چهار اسب تکاور سفید است. اسبان سپیدرنگ گردونه‌ی سروش، درخشان، پاک و بی‌سایه در جایگاه مینوی قرار دارند. سم‌های آنان زرا راست و تیزترند از دیگر اسب‌ها، تندتر از بادها، تندتر از مرغان تیزپرواز و تیزتر از تیر رها شده. هر که را دنبال گیرند دررسند و کسی را از پی، یارای رسیدن به آنان نیست، از هند خاور تا سرزمین باختر اگر در پی کسی باشند گرفتارش می‌کنند و برش می‌اندازند.

در اوستا هر جا سخن از پیکار و دلیری می‌رود نقش اسب فراموش نمی‌شود. اسب نهاد پیروزی است. همین همسنگ بودن یاد اسب با پیروزی و نقش اسب در نبردهای ایرانیان برای دفاع از میهن و تاختن بر دشمن است که اصطلاح سپاه، نام عام همدی نیروهای رزمی از اسب برگرفته شده و فرماندهی سپاه اسپهبد خوانده شده است.

اندیشه‌ی نفرین اسب بر سوارکار به‌خوبی نشان می‌دهد که ایرانیان باستان پیروزمندی اسب را امری بی‌چون و چرا می‌دانسته‌اند. اسب نفرین می‌کند سوارانی را که نکوشند تا اسبان بتوانند شایستگی و توانایی خود را در میدان تکاوری و اسب‌ریس نشان دهند.

دور نیست که نیایش ارتشتاران و رزمیان بر زین اسب برای تندرستی بیش تر خود و همچنین افزایش زور اسبشان در رویارویی با دشمن در پیوند با همین نفرین بوده باشد. پس از گرویدن کی گشتاسب به زرتشت در جنگی مذهبی که میان ایرانیان مزدیسنا و تورانیان دیویسنا روی می دهد زیر برادر کی گشتاسب نیز که برای دین نو جان فشانی می کرد بر پشت اسب جنگ کنان ۱۰۰ اسب قربانی می کند که بی گمان همراه نیایش بوده است.

در اوستای متأخر اهورمزدا، برای ناهید ایزد آب، از باد، باران، ابر و تگرگ، چهار اسب می سازد تا از آنان همواره باران، برف، ژاله و تگرگ فروریزد. روی یک ظرف سفالی از سده ی ۹ تا ۱۰ پیش از میلاد که در تپه ی سیلک به دست آمده است به نقشی از مردی برمی خوریم که سوار بر اسبی بال دار است که به سوی دنیای دیگر می شتابد. دور نیست که هنرمند نقاش این ظرف آب خوری قصد نشان دادن پیوند میان تیشتر (ایزد آب) و آب را داشته است. کوزه ای به شکل اسب از سده ۸ تا ۹ پیش از میلاد که در املش پیدا شده است نیز می تواند اشاره ای به پیوند میان آب و اسب در فرهنگ ایران باستان باشد. از این نوع جام آب دو نمونه ی زیبای دیگر نیز یکی در ماکو و دیگری در شوش پیدا شده است. این دو جام نیز که هر دو به شکل اسب ساخته شده و محل کشف شان حدود ۲۰۰۰ کیلومتر از یک دیگر فاصله دارند به ویژه در نقش و نگار رواندازها و زین وبرگ، پیام های هنری و آیینی سودمندی را همراه دارند.

ماساگت‌ها که علی‌گلشن یادی از آن‌ها می‌کند برگستان اسبان را با زر می‌آراستند و برای خدایشان - خورشید - اسب قربانی می‌کردند. زیرا بر این باور بودند که برای چالاک‌ترین خدایان باید چابک‌ترین جانوران را قربانی کرد. این برداشت ماساگت‌ها پیوند تنگاتنگی با این باور ایرانیان باستان داشت که اسب را مظهر خورشید می‌دانستند.

در میان اشیاء به‌دست آمده در زیویه در ۴۰ کیلومتری شرق سقز (سکایی)، به نمونه‌های خوبی از زین و برگ اسب از سده‌ی هفتم پیش از میلاد بر می‌خوریم. از ۱۱ زنگوله‌ای که در یکی از گورها پیدا شده است چنین بر می‌آید که دست‌کم ۱۱ اسب در این گور دفن شده‌بودند. روی صفحه‌های مدور فراوانی که مربوط به زین و برگ اسب بوده‌اند اسب‌هایی در حال تاخت به تصویر درآمده‌اند. در افساری که در این جا پیدا شده است آن بخشی که بر روی گونه‌ی اسب قرار می‌گیرد و محل تلاقی دو قطعه چرم است با دندان گراز که از استخوان تراشیده شده تزئین شده است. این شیوه از تزئین ریشه‌ی سکایی دارد. شاید ترکیب محتویات گور یک شاه نیرومند سکایی بهترین نمایشگر نقش اسب در زمان خود باشد. پس از مرگ شاه او را در یک اتاق و در اتاق دوم یکی از همسران، ساقی، آشپز، میرآخور، پیش خدمت خاصه و مخبر او را که به‌منظور تنها نماندن شاه خفه کرده بودند همراه اسبان و نمونه‌هایی از علایق مادی اش دفن می‌کردند.

از فرهنگ دفن مردگان با اسب و یا ابزار اسب کارنامه‌های فراوانی در دست داریم. اشیاء به‌دست آمده در حفاریات لرستان مانند لگام اسب و

مجسمه‌های کوچک اسب تک یا جفت برای بستن به گردونه که همراه مردگان دفن شده‌اند تصویر خوبی از آیین‌های دینی و باورهای مردم سده‌های ۷ تا ۸ پیش از میلاد در اختیار می‌گذارند. در این فرهنگ اسب، یاور مرده برای رسیدن به دنیای دیگر است. ساکنان آن زمان لرستان امروزی مردگان خود را با اسب دفن نمی‌کردند. در این منطقه از فلات ایران شاید به ملاحظات اقتصادی به جای اسب از نشانه‌ای از آن مانند لگام برنزی که زیر سر مرده قرار می‌گرفت استفاده می‌شد. از این‌روی دهقانان و یا حفاران غیرمجازی که این لگام‌ها را به دست می‌آورند آن را زیرسری می‌نامند. نامی که امروز برای لگام‌های گورها مقبولیت یافته است. این زیرسری‌ها بی‌آن‌که نیازی به دفن اسب باشد مردگان را به سرای جاویدان هدایت می‌کردند. از بی‌شماري از زیرسری‌های به دست آمده چنین برمی‌آید که از این لگام‌ها هرگز برای اسب استفاده نشده است و ساخت آن‌ها تنها به منظور دفن با مردگان بوده است. نقش‌های این زیرسری‌ها کلاً تکیه بر اساطیر و باورهای دینی دارند. ظاهراً با پالی که به این اسب‌ها می‌چسباندند می‌خواستند امکان هرچه سریع‌تر رسیدن روح را به دنیای بالا فراهم آورند.

اسب در زمان هخامنشیان آن‌چنان با فرهنگ ایرانیان در آمیخته است که از آن می‌توان به عنوان نهادی آیینی نام برد. شاهان هخامنشی در نبشته‌های خود به فراوانی بر این حقیقت بالیده‌اند که فرمانروای کشوری هستند که «اسبان خوب» دارد. روایت معروف به فرمانروایی رسیدن داریوش از زبان هرودت نیز حتی اگر افسانه محض

باشد بیش تر گویای ارجمندی اسب در فرهنگ ایران باستان است. هفت تنائی که گشومات مغ، غاصب احتمالی فرمانروایی هخامنشیان را به قتل می‌رسانند بنا را بر این می‌گذارند که در روزی معین به هنگام برآمدن خورشید، اسب هرکدام که زودتر شیهه بکشد پادشاه ایران شود. اسب داریوش زودتر از اسبان همپایانان شیهه می‌کشد و داریوش فرمانروای سرزمینی می‌شود که «اسبان خوب» دارد. جالب توجه است که روزاً پادشاه اوراتو نیز تاج و تخت شاهی را به کمک اسب‌ها و راننده‌ی گردونه‌اش به دست آورد.

با نگاره‌های دو تابوت سنگی از گزانتوس و سیدون (صیدا) دو پرده‌ی بسیار خوب و رسا از نپایش نیاز به کمک اسب به روح متوفی از زمان هخامنشیان در دست است. در نگاره‌ی روی سنگ قبر گزانتوس که حدود ۴۷۰ پیش از میلاد کنده شده است یک ایرانی سوار بر گردونه در راه سرای دیگر است و اسب او همراه مهترش در جلو اسب گردونه قرار گرفته است. نگاره‌ی دوم از آن تابوت سنگی مشهور به تابوت ساتراپ از اواسط سده ۴ پیش از میلاد است. در نگاره‌ی تابوت ساتراپ، متوفی در مرکز پرده قرار گرفته و در حال تماشای یادآوردن صحنه‌ای از یکی از شکارهای هنگام زنده‌بودنش است. در این جا ظاهراً مهتر متوفی اسب را وادار به تأمل کرده است. حضور آیینی اسب مقدس در میان جلوداران سپاه ایران نیز نشانه‌ای است از تقدس و نقش این حیوان. به گزارش هرودت پیشاپیش گردونه‌ی سرپوشیده‌ی خشایارشا ده اسب مقدس نسایی و پشت سر این اسب‌ها، گردونه‌ی مقدس ۸ اسبه

حرکت می‌کرد. این اسب‌ها که از نسا بودند فوق‌العاده پیراسته و به‌تیار بودند. نخست آتش مقدس در یک آتشدان زرین قرار می‌گرفت، بعد گروه مغان سرودخوان، سپس ۳۶۵ جوان با جامه‌ی ارغوانی به شماره روزهای سال، به دنبال اینان گردونه‌ی اهورمزدا را که ۸ اسب سفید آن را می‌کشیدند و سرانجام اسب درشت‌اندازی که اسب خورشید نامیده می‌شد و لگام‌دارانش جامه‌ای سپید بر تن داشتند.

نگهبانی آرامگاه کورش از روزگار کمبوجیه به مغان سپرده شده بود که از شاه روزی یک گوسفند و مقداری آرد می‌گرفتند و هرماه برای کورش یک اسب قربانی می‌کردند. مجسمه‌های فراوانی از اسب در دست است که از آن‌ها برای هدیه به معبد‌ها به رسم میمنت و یا زینت خانه و پایه‌ی مبل استفاده می‌شده است.

در میان اشیا زینتی بانوان نیز اسب جای ویژه‌ی خود را دارد. یکی از نمونه‌های گران‌بهای این اشیا گیسوآویزی است که بخش اصلی آن - که روی شقیقه‌ها قرار می‌گرفته - از دواسب با یک زین درست شده است.

اشکانیان فقط روی زین اسب بود که خود خویش را می‌یافتند. اشکانیان همواره سوار بر اسب بودند، با اسب به کارزار می‌شتافتند، با اسب به مهمانی می‌رفتند، به کارهای اجتماعی و شخصی خود می‌رسیدند و با اسب دادوستد می‌کردند و با یک‌دیگر سخن می‌گفتند. سرزمین ماد برای مردمش و همچنین اسبانش بر جاهای دیگر برتری داشت و اسب مادی در سراسر آسیا بهترین اسب به‌شمار می‌آمد. از این روی پرورشگاه

اسبان شاهي نیز در ماد است.

گودرز اشکافی با قربانی کردن برای خدایان محلی ایزد بهرام را سرور خدایان می‌نامد. خدایی که در فواصل معین به خواب روحانیان می‌آید و به آن‌ها هشدار می‌دهد که شماری از اسبان را در کنار معبد او برای شکار آماده نگه دارند. این اسب‌ها با ترکش‌های پرتیر (پی‌سوار) برای شکار به جنگل‌های سرسبز رها می‌شوند و شب‌هنگام در حالی که ترکش‌هایشان خالی است از شکار بازمی‌گردند. در رؤیای شبانه‌ی دوم، ایزد، دیوان و ددان کشته‌شده را که در مسیر اسبان بر زمین افتاده‌بودند به روحانیان نشان می‌دهد.

در نقش برجسته‌ی پیروزی فیروزآباد با سقوط اردوان پنجم از اسب به ضرب نیزه‌ی اردشیر ساسانی، فرهنگ اسب نیز دستخوش یک دگرگونی می‌شود. از این‌پس اسب بیش‌تر مظهر برتری است و نقشی نه‌ایشی و دنیوی دارد و در زندگی فقط یک وسیله‌ی روزمره است و در میدان هنر، پیکری زینت‌بخش. به عبارت دیگر هرچه از نقش فرهنگی اسب در زندگی روزمره کاسته می‌شود بر نقش و حضور مدنی آن افزوده می‌شود.

سرانجام این‌که در فرهنگ ایران باستان اسواری مترادف بود با نجیب‌زادگی، بزرگ‌منشی و جوان‌مردی. شوالیه‌گری اروپایی میراثی است از ایرانیان که جنگ‌های صلیبی واسط انتقال این میراث بود. اسم جمع «اسواره» با همین بار معنی به قلمرو فرهنگ عرب‌ها نیز راه یافته است.

با آرزوی توفیق برای علی گلشن امیدوارم که او هرگز از کار زیبایی
که برای خود برگزیده است خسته نشود. تردیدی نداریم که خوانندگان
بی شماری به یاری او خواهند خواست.

دکتر پرویز رجبی

بهار ۱۳۸۴

اشاره

باید به علی گلشن برای تهیه ی چنین کتابی درباره ی اسب ترکمن در ایران تبریک گفت. این کتاب که با عکس های زیبایی تزین شده است علاوه بر نگارش مناسب، بیانگر مسائل و واقعیت هایی درباره ی اسب ترکمن است. خواندن چنین کتابی که اطلاعات مفیدی در ارتباط با این اسب منحصربه فرد دربردارد بسیار مسرت بخش است. اسبی که خود پایه و منشاء اصلی به وجود آمدن اسب شرقی بوده است و هم اکنون در خطر انقراض قرار دارد. همچنین این کتاب کمک مهمی است به درک صحیح ما از رابطه ای که بیش از ۵۰۰۰ سال میان انسان و اسب وجود داشته است.

لوتیز فیروز

قره تپه شیخ، بهار ۱۳۸۴

پیش‌گفتار

ایران سرزمینی است که همواره به داشتن اسب‌های ممتاز شهرت داشته‌است و ایرانیان از دیرباز با این حیوان پیوندی نزدیک داشته‌اند. با نگاهی گذرا به تاریخ این سرزمین می‌توان حضور سودمند این حیوان را در همه‌ی دوره‌ها مشاهده کرد. چه از آن زمان که اسب یار و یاور مهاجران اقوام آریایی بود و چه در زمانی که اژدهای سربازان هخامنشی را می‌کشید. حتی امروز نیز با وجود پیشرفت تکنولوژی و افزایش روزافزون شهرنشینی در نقاط دورافتاده و بیش‌تر روستاهای ایران زندگی مردمان بدون حضور اسب چندان آسان نیست.

امروز بازماندگان اسب‌های اصیل و ممتاز ایران در جای‌جای این کشور دیده‌می‌شوند. معرفی، نگهداری و احیاء این اسب‌های گران‌بها کاری است که نیاز به توجهی ویژه دارد. نگارنده بر آن است تا با انتشار مجموعه کتاب‌هایی درباره‌ی اسب‌های بومی ایران گامی مؤثر در معرفی و شناساندن هرچه بیش‌تر این سرمایه‌های ارزشمند ملی بردارد.

در این جا لازم می‌دانم از راهنمایی‌ها و کمک‌های بی‌دریغ خانم لوتیز فیروز، آقای لئون تامپاشیان تمپ و همسر گرامی‌شان خانم مارگرت هوتان، دکتر پرویز رجبی و همچنین سرترنس کلارک که در تهیه‌ی این کتاب مرا یاری کرده‌اند تشکر کنم. همین‌طور از همیاری همه‌ی دوستانی که هر یک به‌نوعی در نوشتن این کتاب مرا یاری کرده‌اند سپاسگزارم.

از آن میان عباس جعفری، محمود عطاگزی، مازیار جمشیدخانی،
محمد امین قرنجیک، آرش گیتو، رضا ابراهیمی نژاد، فریبرز حیدری،
سهیل یوسف‌نیا، عبدالله بهرامی، علی ایباغخانی، صفاعلی برومند، دکتر
فریدون فضائی نژاد، شاهرخ مقدم، مهدی یآوری، علی سیفی، داود
بهرامی، هادی کرباسی و کامران مظهری .

علی گلشن

بهار ۱۳۸۴

www.ketab.ir



info@pj-keyvan.com
www.pj-keyvan.com

**Introduction to the Turkmen Horse
in Iran**

Ali Golshan

**Tehran
2005**

Introduction to The Turkmen Horse in Iran

Author: Ali Golshan

Translator: Sam Rajabi

Cover Photo: Ali Golshan

Publisher: Pejvake keyvan

Edition, Type and Design

Fatemeh Farzaneh-Fereshteh Azarbad

Raana Baghestanian-Leyli hushmand afshar.

First Edition: 2005

ISBN:964-8797-08-2

Contents:	page
Preface	9
Note	19
Foreword	21
A History of the Turkmen Horse	23
Introduction to the Turkmen Horse and Its Strains	37
The Horse in the Turkmen Culture	49
Keeping and Breeding Horses in the Turkmen Steppe	55
Horse Racing	63
The Strengths of the Turkmen Horse in Sports	71
Review of the Turkmen Horses' Conditions in Iran	75
Turkmen Horse Standards	83
Bibliography	85

Horse

Of thee I sing, thou wonder of a horse!
Thy saddle of gold and thy blanket scarlet
Mounting on thee, soft winds caress me
Kings praise thy serpent-flowing mane
Long and slender thy neck
Perfect is thy back

Finer art thou than sweetest maidens
As swift hares thou art ready to fly
Thy flight takes thee foremost of all
Thy back straight and thy shoulders proud
The likeliness of Rostam's steed

Nigh and far are same to thee
Now in the skies
Now on the plains
Companions of heroes
And it seemeth to me
The horse is the king of heavenly beasts

Mataji

Preface

And the Horse is yet another of Iran's divers attributes. With this book Ali Golshan has done a good job in introducing the Turkmen Horse to us. In spite of the age-long presence of this horse in Iran, except in Onsor Ol-Ma'ali's Ghabus Name from the twelfth century, there are not many books and writings that deal with it. Among those few, Pur Davuds is praiseworthy.

With the introduction of the Turkmen Horse, this booklet, as the author himself admits, takes a small step towards and along with worthy works like that of Pur Davud. A description of the role of horses among Iranians and in their culture can prove valuable, as good resources are hardly available to the average reader.

Old Iranians had mingled the horse to such an extent with their religious beliefs and their daily life that many different aspects and forms of their culture are presented by the horse. Throughout the Avesta and the Pahlavi literature, the achamenian stonereliefs, from long forgotten creation myths to the still much remembered tale of Siavash and Shabdiz, everywhere the horse appears.

The enchanted band between the Indo-Iranian people and the horse stretches far beyond the borders of history. Doubtlessly the Iranian culture has been greatly influenced by this. In the Avesta Zarathushtra asks Ahura Mazda for strength of limb, keen ear and eye and health as he has bestowed on the horse, as even in the darkest hour of night with rain and hail falling, a horse can see a single strand of mane hair on the ground.

Even if the names of Zarathustra's ancestors are not historically proven names, it is interesting that the Iranian

word for horse - *asb* - appears in many of them. As for example *puroshasb*, the name of Zarathustra's father, meaning "Possessing many horses", he drove a quadriga. As Zarathustra set off on the Path of Trial with his father, on the way he gave water to the horses. Doing so he knew that in order to cultivate his mind, he had to give them water lest his goal could be achieved.

Bahram, the God of Victory, who manifested on Zarathustra seven times in various animals shapes on the third time showed himself as a white horse with golden ears and bridles of woven gold and braveness was on his brow.

The legend of Zarathustra's miracle and king Goshtasb's profession to Zoroastrianism shows the importance of the horse to Iranians: a black horse, the king's favorite, was numb on all limbs and Goshtasb, seeing his veterinaries desperate, had no choice but to agree on Zarathustra's conditions, who was in prison because of an intrigue of his opponents. Zarathustra promised to heal the horse if Goshtasb would release him from prison and profess Zoroastrianism, prince Esfandiar, the heir, would support the religion, Hutos the queen would also profess and the intriguers would be publicly punished. Upon this, Zarathustra healed the horse by praying to Ahura Mazda. The happy king, his wife and son turn so to Ahura Mazda. Thus the healing of the horse causes the boundless support of the king for Zarathustra and the growth of Zoroastrianism. In the Gathas Zarathustra himself asks Ahura Mazda for the ten mares which along with their stallions had been promised to him.

The horse is a strong and important element in the literature of the Islamic period which has a connection to

old Iran, like Firdausi's Shahname. In Zoroastrian literature Tahmureth the monster slayer turned Ahriman, Ahura Mazda's opponent, into a horse and rode him for thirty years and traveled to earth's both ends. In Bal'ami's History Tahmureth is the inventor of bridles and saddle.

Zarir and Samand his black horse with iron hooves, Shabdiz, Rakhsh and the black horse on which Siavash rode through the fire to show his innocence which are all inseparable of old Iranian literature show the place of the horse in Iranian culture.

In the newer Avesta Mithra one of old Iran's greatest gods is the possessor of wide plains and swift horses. Mithra's golden-wheeled chariot is drawn by four pure-white immortal horses which graze on the celestial pastures of paradise. Their front hooves are golden and the hind hooves of silver. When Mithra the god of oath, called the Sunhorse, chases the oath breakers, their horses shy and refuse to move.

It is interesting that the god Soroush also drives a chariot drawn by four white horses. They stand in paradise, shining, unstained and casting no shadow. Their hooves are golden, swifter than all other horses are they and faster than the winds, faster than keen winged birds and faster than a loosed arrow. Whomever they chase they catch and none who chases them will ever catch them, from the farthest east to western lands, should they chase someone they shall get on him and take him down.

In Avesta Whenever there is speech of bravery and fight the horse is not forgotten. The horse is the symbol of victory. The horse is victory and the Iranians owe it many won battles. It is the role of the horse in protecting their homelands that made the Iranians lend the general name

for military, *sepah*, from the name of the horse, *asp*, and call the leader of military forces *espahbod*.

The idea of a horse's curse on its rider shows how much the old Iranians believed in the victorious nature of the animal. The horse curses the rider who tries not his best to make his horse show its strengths and competences in race and battle.

It is not far stretched to assume that the riders' prayer for their and their horse's health and strength before battles is connected with this curse. After Goshtasb professes Zoroastrianism a religious war breaks out between the believing Iranians and the heathen Turanians, and in this war Zarir, Goshtasb's brother, who bravely fought on horseback for the new religion sacrificed a hundred horses, doubtlessly praying as he did so.

In the newer Avesta Ahura Mazda creates a horse from each wind, rain, clouds and hail for Nahid, the goddess of water, so that rain, snow, dew and hail always falls from them. On an earthenware drinking vessel from the ninth or tenth century BC of Tepe Sialk is the picture of a man riding a winged horse, and he is flying to the other world. It could be that the painter emphasized the connection of the horse and water and Tishtar, the old goddess of water, by painting a horse on a drinking-cup. Another horse shaped vase from the eighth century BC of Amlash could also suggest the connection between the horse and water in Old Iranian culture. Two horse shaped goblets with striking similarity have been found two thousand kilometers apart from each other, one in Maku and the other in Shush. The similarity of the saddles and harness ornaments of the two goblets provides for many insights in artistic and ritual traditions.

The Massagetes, which will be talked about in this book, adorned their horses' harnesses with gold and sacrificed horses for their god, the Sun, as they believed that for the loftiest among the gods only the swiftest among animals would be worthy as an offering. The Massagetes were very close to the Iranians in their belief that the horse represents the sun.

Among the items found at Ziwiye, a Scythian site lying forty kilometers east to Saqqez, was a well preserved saddle and harness of a horse from the seventh century BC. Eleven bells were found in another grave which show that at least eleven horses were buried there. Galloping horses are engraved on many plates belonging to saddling. A bridle has been found here too. The parts of it which lay on the cheeks of the horse are decorated with boar tusks and bone carvings. This kind of decoration has its roots in Scythian art. Perhaps one of the best places where we find evidence of the importance of the horse in those times is the grave of a mighty Scythian king. After his death the King, along with his horses and some of his material possessions was laid in a burial chamber, the next chamber contained one of his wives, his chambermaid, cook and personal servants and his herald whom all had been killed in order to keep him from passing to the other world alone.

We have many examples of different cultures, which buried men and their horses together at hand. Many times though this graves or tombs contain saddling and other devices of riding. Archeological diggings in Luristan brought stirrups and small figurines of horses, single ones and in pairs which were bound to small chariots, to light which provide for an in-depth view of the religious rituals

and folkloric beliefs of the eighth and seventh century BC. In this culture the horse is a valuable help for the dead to pass to the other world. The people of Luristan though did not bury their dead with horses. Perhaps it was economical reasons that insured the safety of horses in this part of the Iranian plateau after their owners' death. So instead of the horse some more affordable things like stirrups of bronze were put aside the corpse. In the case of the stirrup, it was laid underneath the head of the deceased which is why tomb raiders and farmers who found them called them *zir-sari*, meaning head cushion, and this name has now found a wide acceptance for all stirrups found in graves. These stirrups lead the dead to the hereafter without a horse! Analysis of many of the *zir-saris* revealed that most of them had never been used for riding and it seems that they were only produced as an accessory for burial. The role of the *zir-saris* is tightly interwoven with religion, epics and folklore. Many of the found horses have wings on them, which probably were meant to make the journey after death faster.

In the Achaemenid period the horse is so much entangled with Iranian art and culture that it almost seems to be a ritualistic sign. In many of their stone reliefs the Achaemenid Kings celebrate themselves to rule a land which possesses good horses. The tale of how Darius attained might and ruler ship as Herodotus tells it, even if it is nothing but legend and myth, shows how high a status the horse had in Old Iranian culture. The seven men who assassinate Gaumata the Magus, the probable occupant of the Persian throne decide that the horse of whoever of them would neigh first in the morning of such and such day should become king. It turned to be the

horse of Darius and he eventually became the king of the land with good horse. It is interesting that one of the Kings of Urartu also won his crown with the help of horses and the driver of his chariot.

The two stone sarcophaguses from Xantos and Sidon Sida, from Achaemenid times show clear and rather theatrical scenes of the need of the dead souls for help from horses to go to the Hereafter. On the sarcophagus of Xantos the image of an Iranian sitting in a chariot drawn by a horse and led by an esquire with another horse on halter is engraved around 470 years BC. The other sarcophagus belonged to a satrap from the middle of the fourth century BC. The satrap is placed in the middle of the scene and he is remembering one of the hunts he went to in his past life. Here it seems that the esquire has halted the horse. The ritualistic presence of the holy deemed horse in the vanguard of Iranian armies also shows the horse's role and rank in Iran. Herodotus writes that Xerxes led his armies in an eight-horsed roofed chariot that drove behind a group of ten holy horses from Nisa. These Nisaeen horses were richly decorated and adorned. The holy fire in a golden vessel followed, and then singing magi followed by 365 young men clad in purple, representing the 365 days of a year marched. Behind them came Ahura Mazdas chariot with eight white horses and at last a stout white horse, called the sun horse and led by men in white robes rode.

From the times of Kambyses magi were responsible for guarding Cyrus' tomb, they received one sheep and some wheat flour from the king each day, and they sacrificed a horse for Cyrus each month. Many horse statues have been found which were used as gifts to temples or were talismans or luck bringers, decorated

homes and houses and served as feet for furniture.

The horse had a special place among lady's trinkets. A good and precious example is a head band in form of two horses on the temples and a saddle.

It was only on a horse's back where the Parthian people found themselves. The Parthian people always sat on horses, rode to war on them, went to parties, mingled in society on horses and lived their private life on them, they did trade and business on horses and they even spoke with each other on horses. The lands of Media had some advantages over other lands for its people and horses and the Median horse was one of the best horses of Asia. Therefore the royal stables and horse breeding center lay there.

Gudarz, the Parthian King, while sacrificing for local gods declared Bahram as the king of gods. Bahram is said to periodically appear in the dreams of priests and orders them to prepare some horses for hunting and feed them near his temple. The horses would disappear into the woods with quivers full of arrows and at night, come back with empty quivers. Again Bahram would appear in their dreams and show them the corpses of monsters and devils lying on the way of the horses.

With the fall of Ardavan the fifth by the spear of Xerxes, shown in the victory relief of Firouzabad, the horse culture is also faced with a change. From now on the horse is the sign victory and has a worldly and almost theatrical role for showing ones prowess and might. In daily life it is just a mean to trivial pursuits and in art it is a mere aesthetical beauty for decorations. So, the more the horse loses its cultural aspect in daily life it starts to contribute to civilization.

In Iran *aswari*, horse riding, used to mean nobility, greatness and bravery. The chevaliers of Europe continued this tradition, brought home by the crusaders. The plural name *aswara* found its way into Arabic language and culture with the same meaning.

I hope that Ali Golshan should never grow tired of this beautiful work he has begun and I am sure that many readers will stand up and help him.

Dr. Parviz Radjabi
Spring 2005

Note

Ali Golshan should be congratulated for putting together this book on the Turkoman horse in Iran. Not only is it well written, but it is also factually correct and beautifully illustrated with photographs. It is a pleasure to read such an informative introduction to this unique horse – one of the major foundations of the Oriental horse and now in danger of extinction. This book is an important contribution to our understanding of a partnership that has endured for 5000 years.

Louise Firouz
Ghara Tepe Sheikh
Spring 2005

Foreword

Iran is a country that has always been famous for purebred horses, and Iranians have had close relations with these animals from ancient times. It can be seen from a brief look at the history of this land that the presence of this animal has been very beneficial throughout the ages from the times of the Aryan immigrants to the times when the Achaemenian chariots were being pulled by them. Even today, with the daily advancement of technology and urbanization, there are still remote and rural places where the villagers' lives continue to depend on the horse.

Today there are traces of pedigree and full-blood horses still visible in all parts of Iran. The presentation, protection and revival of these invaluable horses are an undeniable necessity. The objective behind this publication is to introduce and identify these representatives of Iran's national heritage as far as possible.

Here I would like to give special thanks to Mrs. Louise Firouz, Mr. Lev Tamp and his wife Margret Hutteman, Dr. Parviz Rajabi for their help and support in getting this book together, and especially Sir Terence Clark who gave me a great deal of guidance and help in editing the material.

I would also like to extend my appreciation to:
Mr. Abbas Jafari, Mahmud Ata-Gozli, Maziar Jamshidkhani, Mohammad-amin Gharanjik, Arash Guitoo, Fariborz Heydari, Reza Ebrahimi-nejad, Dr. Fereydoun Fazaeli-nejad, Abdollah Bahrami, Mehdi Yavari, Ali Seyfi, Soheil Yousef-Nia, Hadi Karbasi, Ali Iman-khani,

Safa-ali Borumand, Shahrokh Moghadam, Davod
Bahrami and Kamran Mazhari.

Ali Golshan
Spring 2005

www.ketab.ir